عبدالله پشیو

تقدیسی، حسین

شعر جهان‏ عبد ا... پشیو Pesew Ebdulah

حسین نقدیسی دکتر عبد ا... پشیو( Ebdulah Pesew )به سال 1944 در دهکده‏ بیرکوت از توابع هولیر کردستان عراق به دنیا آمد.تعلق خاطر داشتن‏ به آران کردایتی‏[کرد بودن‏]و خاطره تلخ شهادت پدر،موجب شد تا دههء دوم عمرش-در سایهء یکی از احزاب کردستان عراق-صرف‏ فعالیتهای حزبی مرسوم شود.در سال 1973 به قصد ادامهء تحصیل، آوارهء غربت می‏گردد:مسکو،برلین،نایبراندنبرگ،پوستدام،ورشو، پراگ،طرابلس و هلسینکی.پشیو دارای درجهء دکترای ادبیات کردی‏ است.او اکنون مقیم فنلاند است.

کردهای عراق در 38 اخیر،به کرّات،با پشیو و هم قطارانش: شیرکو بی‏کس،لطیف هملت،بختیاری علی-حتی فاضل العزاوی و بلند الحیدری/به زبان عربی-فتح قله‏های شعر جهان را نشانه‏ رفته‏اند.در خلال این سالها،فراوان کتاب و مقاله تحقیقی راجع به‏ پشیو و شعر وی نوشته شده است.کتاب«شرحی بر اشعار عبد ا... پشیو»(سلیمانیه/2002 م)از جهانگیر غفاری،از آن جمله است. آثار این شاعر بارها در اروپا،ایران و عراق چاپ شده است.در فوریه‏ 1991 روز نامه/ ARMANC چاپ سوئد،طی مصاحبه‏ای از پشیو می‏پرسد:کاک عبد ا...!اگر شاعر نبودید آرزو داشتید چه کاره شوید؟ پشیو جواب می‏دهد:دوباره دوست داشتم شاعر شوم!

آثار او عبارتند از:اشک و زخم/1967 بغداد

بت شکسته/1968 بغداد

شب نامه شاعری تشنه/1972 بغداد

دوازده درس برای بچه‏ها/1979 برلین

شب نیست که از دستتان عصبانی نشوم/1980 بغداد

شب نیست که خوابتان را نبینم

کاشتن رعد و برق/2002 سوئد

مجموعهء اشعار/2001 هولیر

بر آستان غروب/2002

@شب نیست که خواب کوه را نبینم

زندانی‏ای بود در آستانهء بردار شدن

پای بست آهنین در پا و دستبند بر دست

در زندانی انباشته

در سلولی تنگ

\*

چند چابک سوار،اسب چوبی‏ای را خواب‏ می‏بینند

چند کودک،ستاره و علف را

و من،شب نیست که

-به مثابهء آن زندانی- خواب قدرت آن چنانی‏ای را نبینم

که مرا پیشکش کوه کند

و کوه را هبهء من.

مسکو/1977

@زیبایی تو

بی‏گمان

زیبایی‏ات تار عنکبوتی است در جانم

تار عنکبوتی است در تنم

جنبش و حرکتی است

در خلال خونم

سروش ملکوتی‏ای است

در میان کلمات اشعارم

@به گاه بمباران

-کدامشان را دریابم

از کدامشان درگذرم؟!

این یکی ناخوش است و فرزند نخست

دیگری طفلی است تازه پا گرفته؛

با چشمی آکندهء خاک و خل

و زبانه‏ای از آتش در نفسش.

[پیش از اینم‏]دو دست بود

یکی‏اش را[حزب‏]«بعث»بود

یکی‏اش ماند.

-کدامشان را دریابم

از کدامشان درگذرم؟!

یکی پارهء جگر است

دیگری روشنی مردمک چشمم.

@آرزو

تقلاّیم این است

تا دیر نشده‏[در غربت‏]

برگ درختی چند

اندکی ریشه گیاه و گل کوهی‏[کردستان را]

فراهم آورد

هراسم از فراموشی نامشان نیست

ترسم از این است که

عطرشان را از یاد ببرم!

هلسینکی/1998

@خنجر

تیغی آخته و عریانم

زادگاه من و زخم

غلافی است سرقت شده

خون را به جدّ تشنه‏ام

گرچه برنمی‏تابد،هیچ کس

شنیدنش را

یقهء سارق غلاف را بچسبید

او از نیام بیرونم کشیده است

@آمیختن

نمی‏دانم چگونه با تو یکی شوم؟!

چنانچه بهشتی-به من بگو- تا خدایان را تمام کردنش کنم

اگر دوزخی-به من بگو-

تا خدایان را تمام کردنش کنم- اگر دوزخی-به من‏بگو-

تا زمین را بیا کنم از تابش خورشید

\*

مانده‏ام چگونه قاطی‏ات شوم؟!

اگر خاک عصب‏شده‏ای-به من بگو-

تا پرچمت کنم،پوست تنم را

چنانچه-بسان من-کولی و در به دری

مرزی بکش برای خودت

مرا در آنجا وطن بده!

مسکو/1979

@نگرانی

دل مشغول ترشیدگی زنی

عذب ماندن مرد

و پدر باختگ نوزادان

لکن من،آری پری‏زاده و سواران ماهری را

نگرانم؛

که سالهاست،از مادر

به دنیا نمی‏توانند آمد!

@خونابه

چکّه آب به خون آغشته‏ای

بر سطح برگهای عمر بهار

دختر شبی،عزیزم!

-باکرهء شب-

بسیار واهمه دارم

از نزدیک شدن به تو

مبادا به تشکی آب بدل شوی

مبادا نقش بر زمین گردی!

هلسینکی/1995

@قبله‏نما

خاطرم«قبله‏نما»یی است شکسته

-به وقت‏زاده شدن-

رو می‏کنم به هر جهت از جهان

عقربهء قبله نمایم

فقط در مقابل«کردستان»قرار می‏گیرد

@تولد

فریاد ملتم را سراپا گوشم

اما مطمئنم:

فردا

جهانی است فراخ و روشن

نحوهء زایش نوزاد را

رؤیت کرده‏ام

بدین علت آگاهم

جیغ و داد و دست و پا زدن

علامت نخست ولادت است.

@شعر من

شیرابهء دل و درون من است

شعرم

آیینهء حیات و ممات

آواز داغ بر نایی و زیبایی

و سر رفتن آتش خونم

بدین دلیل،فرقی نمی‏کند

قشنگ من!

چه مرا بپرستی یا اشعارم را!

@نامه

شب-نم‏نم-

با باران می‏بارد

تنهایم

نه،تنها نیستم

با من قدم می‏زند«مسکو»

آهو بره‏ای بود تنهایی‏ام

دچار گلولهء شکارچی‏ای شد

گامهایم‏[تا او]کم می‏آورند!

\*

باران،نم‏نم

با شب می‏بارد

تنهایم

نه،تنها نیستم

می‏دوم

جاده-بیش از پیش-خویش را به پایم گره‏ می‏زند

می‏دوم

در جیب‏[پیراهنم‏]

نامه‏ای در داخل ظرفی عنان رنگ

قلب دوم من است که می‏تپد.